

ملکه (زن اتابک دختر آخرین طغرل سلجوقی) بر باروی بلده رفته بود و چشمش بر شهریار عالی مقدار افتاد، سلطان عشق بر شهرستان جان او استیلا یافت، داعیه ازدواج از باطنش سر برزده، دعوی کرد که شوهر، او را طلاق داده است... البته زنان هم وانمود کردند که وی به شهود عدل از اتابک ازبک مطلقه است... قاضی قوام الدین بغدادی قبول نکرد، قاضی کمال الدین یا شخص دیگر، گواهی دادند که اتابک طلاق او را بر «غدر به فلانی» تعلیق کرده است و گفته با وی غدر<sup>۱</sup> نکنم و اگر بکنم مطلقه باشد». بعد از آن غدر کرده است و عزالدین قزوینی... در آنوقت در تبریز حاضر بود، به وقوع طلاق حکم کرد و عقد نکاح بستند، و سلطان جهت زفاف از تبریز به خوی رفت.»

گویند وقتی خبر نکاح به اتابک رسید پرسید که «به رضای مذکوره بده یا اگره کردند؟ مخبر اعلام کرد که رغبت صادق از طرف مذکوره بوده و سلطان رغبتی نداشت، مضطر شد، بل که شهود طلاق را، ملکه خلعت داد و نوازش کرد! اتابک در حال سر بر بالین نهاد و مغموم شد! و بعد از چند روز درگذشت.<sup>۲</sup>»

ناگفته نماند که قاضی عزالدین قزوینی به پاس این خیانت بزرگ و نادیده گرفتن شرع و عرف و اخلاق به مقام «قاضی القضاة» ارتقا یافت. از این نوع «کلاههای شرعی» جمعی از افراد دنیاپرست مکرر ساخته و پرداخته اند. حدود یک قرن پیش دکتر فوریه در یادداشتهای خود می نویسد: عایشه خانم زن ناصرالدین شاه ضمن درد دل کردن گفت ناخوشی من از روزی شروع شده که ناصرالدین شاه با خواهرم لیلی عشق می ورزید، شاه برخلاف شرع هر دو خواهر را در اندرون نگاه داشت، یکی از روحانیون بزرگ تهران برای حل مشکل به کلاه شرعی توسل جست و گفت شاه ۶ ماه لیلی خانم را نگاه دارد و سپس او را طلاق دهد و شش ماه دیگر عایشه خانم را در حباله نکاح داشته باشد هم شرع راضی است، هم قاضی و هم شاه دیگر چه می خواهند؟<sup>۳</sup>»

## عروسی و اولاد

به نظر ویل دورانت در اجتماع بدوی کشاورزی که مبتنی بر اساس پدرشاهی بود

۱. غدر نکردن یعنی مکر و حيله روا نداشتن.

۲. سیرت جلال الدین منکبرنی ص ۱۴۹.

۳. باستانی پاریزی، سنگ هفت قلم، از ص ۱۴۵ تا ص ۱۴۷ (به اختصار).

«پسر» از لحاظ اقتصادی فواید بسیار داشت. احترام پدر با عدهٔ فرزنداناش متناسب بود. محمدبن عبدالله گفته بود «حصیری در خانه از زنی که فرزند نیارد بهتر است. معذک سقط جنین و وسایل جلوگیری از آبتنی در حرمرسا معمول بود، قابلگان روش های قدیمی و طبیبان روشهای تازه را به کار می بردند.

زکریای رازی (متوفی به سال ۳۱۲ هـ) در یکی از کتابهای خود فصلی را به ذکر موانع آبتنی اختصاص داده و ۲۴ طریقه دارویی و مکانیکی را یاد کرده است. ابن سینا (۳۷۰-۴۲۹ هـ) در کتاب معروف قانون بیست طریقه جلوگیری از آبتنی را شرح داده است.<sup>۱</sup>

در جریان ازدواج، مخصوصاً پس از پیشرفت اعراب در خاورمیانه به عشق و علائق و دل بستگی های زنان کمتر توجهی شده حتی بعضی از پدران برای زن آنقدر ارزش و احترام قائل نبودند که قبل از عقد ازدواج که یکی از مهمترین رویدادهای زندگی هر بشری است موافقت یا مخالفت زن را با داماد به نحوی شایسته و جدی پرسند. گویی شخصیت انسانی زنان و عشق و تمایلات آنان را به چیزی نمی گرفتند. ویل دورانت می گوید: «در سرتاسر زندگی انسان... عشق از همه چیز جالب توجه تر است، و تعجب اینجاست که فقط عده کمی دربارهٔ ریشه و گسترش آن بحث کرده اند در هر زبانی دریایی از کتب و مقالات، تقریباً از قلم هر نویسنده ای، دربارهٔ عشق پیدا شده است و چه حماسه ها و درامها و چه اشعار شورانگیز که دربارهٔ آن بوجود آمده است... چرا جوان از دیدن موهای مجعد دختری که بر طاق ابروانش می ریزد به خود می لرزد و یا از برخورد انگشتان او بر بازوان خویش، به خود می پیچد؟ برای زیبایی دختر است؟ و یا عشق در ایجاد زیبایی به همان اندازه دخیل است که زیبایی در ایجاد عشق؟ در میان اعمال انسانی عجیب تر از این نیست که مردان پیرانه سر، به دنبال زنان بیفتند و زنان تا دم گور آماده معشوق شدن و محبوب بودن باشند... همچنانکه در وجود فرد، عشق و گرسنگی به دنبال هم می آیند مجموع زندگی نیز بر مداری می چرخد که کانون بزرگ آن تغذیه و تناسل است. تغذیه وسیله ای برای تولید نسل، و تولید نسل وسیله ای برای تغذیه. ما می خوریم تا زنده بمانیم و به بلوغ برسیم و با ازدواج هستی خود را تکمیل کنیم و با توالد و تناسل از تن

رو به زوال خود حیات نوی بیرون دهیم که نیروی خود را برای تعذیه و رشد و نمو از سرگیرد و شاید هم پیکر و اندامی نغزتر از پیش بیابد...<sup>۱</sup>».

صاحب نظران ایران در پیرامون محاسن و معایب ازدواج سخن بسیار گفته اند:

روحی انارجانی در نیمه دوم قرن دهم در رساله خود فصل دهم با نظر انتقادی و با بدبینی شدید زناشویی و کدخدایی را مورد مطالعه قرار می دهد و به بسیاری از سنن و عقاید و رسوم عصر خود اشاره می کند و از جمله می نویسد:

«بدانکه کدخدایی بلانیست میرم و باعث صدگونه درد و الم:

گر کار نه برقرار خواهی زن خواه  
ور محنت بی شمار خواهی زن خواه  
آوارگی از دیار خواهی زن خواه  
نه روز نه روزگار خواهی زن خواه  
و از قول جامی می نویسد:

چو عیسی تا توانی خفت بی جفت  
به گلخن پشت بر خاکستر گرم  
مده نقد تجرد را زکف مفت  
به از پهلوی زن بر بستر نرم  
به از همسایگی با حور کردن  
زدیده خواب راحت دور کردن

سپس می پرسد از کدخدایی حظ و بهره ای که هست کدامست؟  
اولاً نطقه ای است که به وجود می آید، اگر قابل باشد، دولتی است روزافزون و سعادتی است به راحت مقرون و آن کم واقع می شود، تا حضرت حق تعالی کرا نصیب کند. و اگر ناقابل و ناهموار باشد غضبی است من عندالله، مر پدر و مادر را که هیچ علاج ندارد. چنانکه حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه فرمود:

زنان باردار، ای مرد هشیار  
از آن بهتر به نزدیک خردمند  
اگر وقت ولادت مار زاینند  
که فرزندان ناهموار زاینند  
اما از آنجا که عالم مهر و محبت پدر و مادریست چنانکه گفته اند:

زاده اگر توده خاکسترست  
سرمه چشم پدر و مادرست  
... سپس در مورد زناشویی می گوید «اگر زن مقبوله باشد معلوم نیست که مستوره باشد. زیرا که مقبوله مستوره کمیاب و نادر است.

چنانکه مولانا جامی فرمود:

نکور و تاب مستوری ندارد      ببندی در، ز روزن سر بر آرد  
نگیرد خوب رو، در خانه آرام      اگر صد کشته بیند بر در و بام

•••

حُسن، پس پرده نماند نهان      گرچه بود پرده جهان در جهان  
با این بیان جامی نشان می دهد که انسانها، بطور طبیعی و غریزی جنبه های  
مثبت و مفید و جالب زندگی خود را خواه حسن و جمال باشد، خواه علم و کمال و هنر به  
هم نوعان خود عرضه می کنند و هیچ پرده و مانعی قادر نیست در برابر این شور و شوق بشری  
سد و عایقی پدید آورد.

در جای دیگر سعدی از خطر قرین بد سخن می گوید:

زینهار از قرین بد زنهار      و قنار بنا عذاب النار  
آب را بین که چون همی نالد      هر دم از همنشین ناهموار  
بنظر روحی انارجانی کدخدایی اختیار کنند یقین که تیره بخت و سیاه روز  
خواهند بود.

چوتیره شود مرد را روزگار      رود کدخدایی کند اختیار  
کشد سربه زیر لحاف کهن      همه آن کند کش نیاید به کار  
زیرا که حاصل از این کار بجز بی حاصلی نیست. که اگر العیاذ بالله دختری به  
وجود آید که به سرحد عروس کردن رسد و در حین عروسی نشان بکارت به مردم باید نمود و  
آن قسم روسیاهی را روسفیدی نام کرده اند، و اگر داماد را حیا مانع شده خدمت به تقدیم  
نتواند رسانید، پدر و مادر دختر را ماتم گرفتن و دلگیر شدن که آیا چه واقعت که دختر ما  
را نجما عید؟

زنهار که اگر این مصیبت واقع شود باید که به طمطراق آن دختر خود عروس  
نکنید و لته خون آلود دختر به مرد وزن ننمائید که ننگی... بدتر از آن نیست.  
به خونی کاید از زن وقت صحبت      بدان کی تهمت بگری توان بست  
نشان بگریت خون فقط نیست      که بگری را نشانهای دگر هست!...

۱. سعید نفیسی: رساله روحی انارجانی، فصل دهم «در مذمت کدخدایی از قول اکابر»، فرهنگ

نوشته‌های روحی اناجانی در عین حال که مظهر ارتجاعی‌ترین افکار قرون وسطائی است بسیاری از سنن بی‌معنی و تعصب‌آمیز آن دوران را نیز نشان می‌دهد. بطوری که از ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی و تذکرة الاولیاء شیخ عطار برمی‌آید از دیرباز گل بردن و گل فرستادن برای نوعروسان، معشوقان، یاران و بیماران یک سنت شرقی و ایرانی است.

به رامین داد یک دسته بنفشه «بیادم دار» گفتا این همیشه در کتب تاریخی و داستانی مکرر به مطالبی برمی‌خوریم که نماینده طرز زناشویی در ایران در دوران قرون وسطاست. در کتاب داستانی سمک عیار با بیانی شیرین کلیة آداب و رسوم که در جریان عروسیها معمول بوده است بطرز دلنشین بیان شده است، در این کتاب می‌خوانیم:

پس از آنکه هامان، وزیر مرزبان‌شاه، دختری شایسته را به نام «گلنار» به پادشاه معرفی می‌کند وی به وزیر خود دستور می‌دهد: «مالی فراوان ترتیب کن از بهر شیربها و خواستاری دختر کردن» — در حال بفرمود در خزانه بگشادند و صد بدره زر هریکی هزار دینار و ده عقد مروارید هریکی هزار دانه، هر دانه یک مثقال... و تاجی مرصع و صد تخت جامه‌الوان و پنجاه خادم...» پس از آنکه نماینده مرزبان‌شاه به خاک عراق می‌رود و هدایا را تقدیم می‌کند پادشاه عراق نیز متقابلاً خلعتی فراوان برای مرزبان‌شاه می‌فرستد و دختر خود را با وزیر به دیار او می‌فرستد، چون خبر حرکت عروس به مرزبان‌شاه رسید «بفرمود تا وزیر وی هامان و جمله سپاه خاص و عام استقبال کنند و منادی فرمود تا سراسر شهر آذین بستند و بر هر جای مغنیان آواز سماع برآوردند و شهر از خوشی چون بهشت بود — چون هامان وزیر با سپاه برفتند از پس هامان وزیر چهل مهد گوهرنگار با دوست خادم سفید پوست و صد کنیزک روانه شدند تا به گلنار رسیدند و او را در مهد نشانند و او را با سازی نیکو به شهر درآوردند» پس از یک هفته شادی و خرمنی مقدمات عروسی را فراهم می‌کنند، در شب عروسی «مرزبان‌شاه با هامان وزیر و شروان وزیر به حجله آمدند و گلنار دست به رخسار گرفت.

مشاطان دست از رخسار او باز گرفتند دیدار به شاه نمود بر چشم شاه زیبا و پسندیده آمد. پس شروان وزیر به حکم ادب بیامد و دست گلنار بگرفت و در دست شاه نهاد هر دو را بهم سپرد شروان و هامان بدر آمدند، مرزبان‌شاه به ساعتی مبارک به وی

پیوست، حق تعالی تقدیر کرد که هم در آن شب بار گرفت و هر دو از آن بی خبر.»

بکارت دختران، در روزگار قدیم سخت مورد توجه بود در داستان سمک عیار در این باره می نویسد «... زن جوان جواهر بود، تا دختر بود، دُزّی نابسوده بود و جوهری نفیس، هوا، گرد بر وی نه افشاند، به دست هیچ غواصی نرسیده... خلق جهان او را طلبکار می باشند... چون به دست غواص رسید و مرد کام خویش برداشت مهره سفالینه شد. اگر چه حورعین است...»<sup>۱</sup>

این افکار و اندیشه های بی معنی و دور از منطق، قرن ها در اذهان و افکار عمومی طرفدارانی داشت. و مردم متعصب سخت به این عقاید و سنن جاهلانه پای بند بودند، در حالیکه اساس درزندگی زناشویی بعد از عفت و پاکدامنی، همکاری و صمیمیت آنان با یکدیگر در راه تأمین سعادت خانواده است.

در جزء دوم کتاب سمک عیار جشن عروسی مه پری با خورشید شاه چنین توصیف شده است:

«شاه بفرمود تا جلاب<sup>۲</sup> آوردند و میوه ها و آنچه به کار بود، تا بخوردند پس خوان بنهادند، چنانکه عادت بود پادشاهان را، چون از نان خوردن فارغ شدند، مجلس بزم بیاراستند و مطربان خوش نوا آواز سماع جان افزای برآوردند، و ساقیان سیمین عذار، شراب خوش گوار، در دادند. خورشید شاه اشارت کرد به هامان وزیر تا پهلوانان را خلعت دهند هامان وزیر از خزینه آنچه به کار بود بخواست، خاص و عام را خلعت داد تا مست گشتند و پراکنده شدند. خورشید شاه در هوس وصال مه پری، تا اسب وصال را جولان دهد و گل وصال از بوستان نشاط بچیند و ببوید، تقدیر یزدان و حکم الهی کار دیگر گونه بساخت باغ مهر مه پری سرچشمه بگشاد و در جویبار وصال خونابه روان شد، (عادت ماهانه) در چمن مراد مه پری ریاحین پژمرده گشت، دست آرزو از راه شهوت هر دورا تشنه گردانید. از قضا مه پری را عذر زنان پیدا گشت آن احوال با شاه بگفتند، خورشید شاه گفت یک هفته خرمی کنید تا وقت برآید، پس در همه لشکرگاه مطربان به سماع مشغول شدند... در

۱. باهتمام دکتر خانلری سمک عیار از فرامرزین خداداد جلد اول از ص ۲ به بعد (به اختصار).

۲. گلاب (جلاب معرب گلاب).

هر گوشه مجععی ساخته شراب می خوردند و بازی می کردند.<sup>۱</sup>»

(در صفحه ۶۰ همین کتاب بار دیگر به مراسم عروسی اشاره شده است)... گفتند ای شاهزاده وقت خلوت آمد... مشاطگان نشسته بودند و مه‌پری را می آراستند و نقاب به رخسار او فرو گذاشتند تا ملک دارا بیامد و دست مه‌پری بگرفت و در دست خورشید شاه نهاد بدان آیین که ایشان را بود بهم رسانید.

شاهزاده قبول کرد، سپس خواست مه‌پری را نقاب براندازد و ملک دارا گفت: ای شاه، مه‌پری شیربها می‌خواهد تا دیدار بنماید، خورشید شاه گفت ای ملک دارا، سیصد هزار دینار هامان وزیر از پیش پدر من آورده است به شیربها به وی داده‌ایم... ملک دارا گفت ای شاه دختر مال نمی‌خواهد... دختر می‌خواهد که عهد ببندی که تا مه‌پری زن تو باشد با هیچ آفریده دیگر مباشرت نکنی و او را رشک نفرمایی که نتواند دیدن، خورشید شاه عهد کرد و سوگند خورد تا مه‌پری زن من باشد هیچ زن دیگر نکنم...<sup>۲</sup>»

در کتاب سمک عیار ضمن توصیف مراسم عروسی از روش تعلیم و تربیت و هنرهایی که به اطفال و جوانان طبقات ممتاز می‌آموختند مطالبی بیان شده است، پس از تبادل هدایا بین دو امیر و انجام عروسی، آثار بارداری ظاهر می‌شود و پس از ۹ ماه پسری به دنیا می‌آید که دایه او را در «قماط» می‌پیچد و به خدمت شاه می‌آورد. از چهارسالگی به این طفل ادب می‌آموختند و در ده سالگی «... مرزبان‌شاه بفرمود تا استادان با علم آوردند تا فرزند او را ادب میدان‌داری آموزند، ادب سواری و گوی و حلقه و نیزه و تیر و کمان و عود و کمند و تک معلق و آشنا و کشتی و ملاعبی و شطرنج، چنان که در جمله سرآمد بود. چون سال عمر خورشید شاه به چهارده رسید در جمال فتنه جهان شد... چون شاهزاده در همه علم استاد شد. او را هوس سازهای مطربی افتاد که بیاموزد چون چنگ و دف و رباب و نای و بریط و آنچه بدین ماند...».

## آداب زن خواستن و شرط آن

شجاع نویسنده انیس الناس در نیمه اول قرن نهم هجری می‌نویسد:

۱. فرامرزین خداداد: سمک عیار، به اهتمام پرویز ناتل خانلری، ج ۲، ص ۳۸.

۲. همان کتاب، ص ۶۰-۵۹.

«تا توانی مجرد زی و منفرد باش. چه مجردی علت استغنا و آزادی است» مثل: هر که مجرد نشیند نیاز نبیند. اما اگر به سبب غلبه شهوت... شیطان بر تو مسلط شود زن خواه. چون زن خواستی حرمت خود و اونگاه دار، چه حرمت زن به شوی متعلق و عزت فرزند به پدر و دانش شاگرد به استاد... و نظام پادشاهی به وقوع عقل و ثبوت عدل، اگر چه مال عزیز است از زن و فرزند دریغ مدار... چون زن طلبی باید که پاک دامن، پاک دین و شوی دوست و کوتاه زبان و کوتاه دست، و شرمناک باشد... چون بر این صفات موصوف باشد، خویش را به دست او مده و زیر فرمان او مباحش... تا توانی از پی زن محتشم تر از خویش مپوی و تا دوشیزه یابی، شوی کرده مجوی تا در او جز مهر تو مهر دیگری نباشد.

از زن باد دست تا کدبانو دور باش، چه گفته اند که باید مرد، «رود» باشد و زن بند آن رود و از جمله اوصاف حسنه زنان بخل است... مقصود از تزویج و زن خواستن تولد و خانه داری دان، نه تمتع و شهوت چه از بازار برای وقوع این معنی کنیزک توان خرید و اینهمه مشقت و اخراجات نباید کشید.

حکما گفته اند که باعث بر تأهل و تزویج سه چیز بود: طلب نسل و حفظ مال و رعایت مهمانداری. نه مجرد داعیه شهوت.

و زن صالحه پارسا، شریک مرد بود در مال، و قسیم او در کدخدایی و تدبیر خانه... و به مدارا و سازگاری و خوشخویی سبب مؤانست و تسلی هموم و دفع احزان و غموم شوهر گردد.

... چون شوهر در مال زن تصرف کند، زن او را به منزله خدمتکاری و معاونی شمرد و او را واقعی و وزنی ننهد... طریق انتعاش شوهر در سیاست زن سه چیز بود: اول هیبت. دوم کرامت. سیم شغل خاطر.

اما هیبت آنکه خود را در نظر زن با وقار و صاحب وجود دارد تا در او امر و نواهی او اهمال جایز ندارد.

... و اما کرامت آنک زن را مکرم دارد، به چیزهایی که سبب محبت و موجب شفقت گردد... و زنی دیگر بر او نگریند. وقوع این معنی موجب فساد و کدورت تعیش و عدم نظام احوال باشد.

شغل خاطر، آنکه از فرط محبت خویش نسبت به او محترز باشد، و اگر به محنت



محبت گرفتار بود از او پوشیده دارد. حکما گفته اند از تزویج چند نوع از نسا (یعنی زن) ، حذر باید کرد. اول زنی که او را اولاد بسیار باشد، چه البته بی اختیار شفقت نموده مال شوهر را به رایگان بذل کند.

دوم زنی که ممتوله بود. چه به سبب وجود مال ممنون منت و محکوم حکم او باید بود.

سیم زنی که پیش ازین او را شوهری محتشم تر از این کس بوده باشد. چه پیوسته تکبر کند و افتخار بر شوهر اول و استنکاف از شوهر ثانی نماید. چهارم زنی جمیله که بد اصل و بی نسب بود... چون در خانه داری و ضبط حال و رعایت مهمان تقصیر کنند ادب زبانی و تخویفشان باید کرد. لیکن به مرتبه بی عزتی نباید رسانید. و عیرض خویش و زن را در میان پرستاران و کنیزکان نگاه باید داشت و او را بی حرمت و بی وقع نباید ساخت... چه زنان مردم بازاری باشند که نهایت تأدیب ایشان به دشنام و ضرب رسد و از آن اواسط الناس به سفاهت... مقصود کلی از تزویج و تزوج بعد از ملاحظه نسل و تناسل، خانه داری است.

چون زن بکر خواستی، اگر چه بر او مشعوف باشی و دوست داری پیوسته با او معاشرت و مباشرت مکن، چه اگر بر این منوال اشتغال نمایی و پیوسته با او مشغول گردی پنداشته باشد که عادت خلق چنین است و اگر روزی تورا عذری باشد یا سفری پیش آید، چون عادت کرده باشد، در زمان دوری صبوری نتواند کرد... بر حسب حکمت نیز شهوت دایمی مستحسن نیست.

دیگر آنکه زنان را به دیدار و گفتار، بر هیچ مرد معتمد و استوار مدارا اگر چه پیر، و زشت بود و شرط غیرت نگاهدار و مساهله را بگذار، و بی غیرت را مرد شمار. مرد زیرک بود آن کونکنند میل دو کار تا وجودش همه وقتی به سلامت باشد زن نخواهد اگرش دختر قیصر باشد و ام نستاند اگر تا به قیامت باشد<sup>۱</sup>»

## آداب زندگی کردن با اهل و عیال

قطب الدین عبادی از علما و عرفای قرن پنجم و ششم هجری در پیرامون راه و رسم

زندگی با عیال و اطفال چنین می آموزد: «... پیوسته بر ایشان شفقت برّد و مال از ایشان دریغ ندارد و با ایشان طمع نکند و به قصد، عیب ایشان نجوید و چندانکه تواند فرا پوشد و سیاست با شفقت بهم از ایشان منقطع نکند... و چنان داند که اهل و عیال او جوانه و اعضای او اند. هر کس را به محل خویش بدارد و یکی را کار دیگری نفرماید و بتودد<sup>۲</sup>، زندگی کند و فرزندان را در مراعات برابر دارد... و عیال را به نفقه و تعهد رعایت کند و پیوسته خشم را غالب ندارد و بر سر اهل تکبر نکند و همیشه وفا حلیت<sup>۳</sup> خویش دارد...»<sup>۴</sup>.

### ازدواج در نظر بعضی از صوفیان

بعضی از خداوندان تصوف معتقدند برای کسانی که در عنفوان شباب قدرت تمسک و خویشتن داری ندارند نکاح و تأهل فضیلت و ضروری است که نباید از آن غفلت ورزند ولی آنان که در سیر و سلوک مراحل پیموده و قدرت کف نفس دارند تجرد و تفرّد اولی است «درویشی را گفتند چرا زن نخواهی؟ گفت زن مردان را شایسته بود و من هنوز به مقام مردی نرسیده‌ام زن چگونه خواهم. دیگری را گفتند، جواب داد که احتیاج من اکنون به طلاق نفس بیش از آنست که به نکاح و تزویج. وقتی که نفس را طلاق دهم روا بود که زنی بخواهم»<sup>۱</sup>.

ابن حسام خوسفی از شعرای قرن نهم مانند بعضی دیگر از شعرا و نویسندگان، با زنان و دختران نظر مساعدی ندارد، بنظر او:

کسی را پس پرده دختر مباد  
وگر باشدش خود بد اختر مباد  
در جای دیگر زن را «فتنه» می داند و عقیده دارد در هر آشوب و فتنه ای «جای پای زن» مشهود است و سفارش و تأکید می کند که حتی الامکان زن از دیده بیگانگان باید دور نگاه داشت زیرا: «دیده راهزن دل مرد است» و باید خود را از این راهزن

۱. وداد و دوستی

۲. زینت.

۳. التصفیة فی حوال المتصوفة، به اهتمام دکتر غلامحسین یوسفی، ص ۲۴۰.

۴. به نقل از مصباح الهدایه کاشانی، به اهتمام استاد جلال همایی، ص ۲۵۵.

نگهداشت. شاعر می گوید: زن باید تنها دیده به دیدار شوی داشته باشد و روی خود را از انظار بیگانه پوشاند و در این باره گوید:

ز مادر همه فتنه را زاده اند  
هر آشوب کاندز زمانه بود  
یقین پای زن در میانه بود  
نخواهی که در دهر رسوا شوی  
گرفتار آشوب و غوغا شوی  
پوشان زیبگانگان روی زن  
مده راه بیگانه را سوی زن  
نگهدار پوشندگان را زکوی  
که پوشیده به، روی پوشیده روی  
با تمام این سختگیریها، خوسفی به حقوق جنسی زنان معتقد است و در این باره چنین راهنمایی می کند:

زن آن روز باشد تورا یار و دوست  
چوبای زن به شب کار نرمی بود  
که یابد به شب آنچه دلخواه اوست  
به روزش مدارا و گرمی بود  
به شب صلح کن با زین دلفروز  
نگویم زگفتن زبانش ببند  
شاعر بدون هیچ منطقی و دلیلی به کید و مکر زنان معتقد است و می گوید:

وفاداری از زن طمع داشتن  
مکن تکیه بر عهد و پیمان زن  
بود تخم بی دانشی کاشتن  
که بد عهد باشند و پیمان شکن<sup>۱</sup>

### نفرت شدید زنان، از «هوو»

یکی از نکات جالب تاریخ اجتماعی ایران، اینکه زنان از دیرباز از «هوو» و رقیب سخت نفرت داشتند و با وجود مجوز شرعی، حاضر بودند از شوهر خود، انواع محرومیتها از قبیل حبس و ضرب و شتم و کمی نفقه را تحمل کنند و قیافه ناساز و نامطبوع «هوو» را نبینند. حکایت زیر این حقیقت را به خوبی نشان می دهد:

«زنی به نزدیک یحیی بن اکثم رفت به شکایت شوهر خویش. قاضی شوهر را بخواند. گفت ای زن از چه شکایت می کنی، شوهر نانت نمی دهد یا برگ خانه ات

نمی‌کند. یا آنچه شرط صحبت است به جای نمی‌آورد؟ زن جواب داد که از این هیچ‌گونه تقصیری نیست. ولی بر سر من زنی دیگر بخواست، قاضی با وی گفت: ای زن بدین معنی با وی مضایقه مکن که او را با توسته زن دیگر روا بود. زن گفت و مع هذا الجمال ایضاً یجوز. یا قاضی اگر از نفقه کم دهد روا دارم و اگر برگ خانه نکند روا دارم و کذا فی الضرب والشم والحسب. ولیکن نگرنا بر سر من یدک (?) نگیرد. و اگر روا بودی که نامحرمی را چشم بر من افتد من اکنون نقاب برداشتمی تا تو بدانستی که آن را که چنین جمال مهیا و مهنا باشد او را طلب دیگری کردن خطا بود.» (از کتاب خطی تفسیر سوره یوسف (ع) - کتابخانه ملی رشت)¹.

مولوی صوفی و شاعر نامدار نیز از مردانی بود که مردم را به کار و کوشش وزن خواستن و مهر ورزیدن تبلیغ و تحریر می‌کرد. پس از آنکه دختر صلاح الدین زرکوب را به عقد سلطان ولد فرزند خود درآورد در مطلع غزلی چنین گفت:

باد مبارک در جهان سور و عروسیهای ما  
سور عروسی را خدا ببریده بر بالای ما  
و در شب زفاف این غزل را فرمود:

مبارکی که بود در همه عروسیها  
درین عروسی ما باد ای خدا تنها  
از فرط علاقه‌ای که مولانا به خاندان صلاح الدین داشت «پیوسته فاطمه خاتون را کتابت و قرآن تعلیم می‌داد»². و به فرزند خود سفارش و تأکید می‌کرد که نهایت مهر و محبت را در حق او مرعی دارد، دو نامه تاریخی مولوی به «فاطمه خاتون» و «سلطان ولد» از دل پاک و قلب رئوف این مرد آزاد اندیش حکایت می‌کند.

پس از عروسی سلطان ولد فرزند مولوی با فاطمه خاتون دختر صلاح الدین زرکوب میانه آن دورنجش خاطری پدید آمد مولانا به دست خود نامه‌ای در عذرخواهی به فاطمه خاتون و نامه دیگری مشتمل بر اندرز به فرزند نوشت اینک جمله‌ای چند از آن دو نامه گرانقدر تاریخی:

از مولانا به فاطمه خاتون: «روحی و روحک ممزوج و متصل... خدای را جلّ جلاله به گواهی می‌آورم و سوگند می‌خورم... که هر چه خاطر آن فرزند مخلص از آن خسته شود ده چندان غم شما غم ماست و اندیشه شما اندیشه ماست و حقوق احسان و

خداوندیهای سلطان المشایخ... قدس الله روحه، بر گردن این داعی وامی است که به هیچ شکری و خدمتی نتوان گزاردن... توقع من از آن فرزند آنست که ازین پدر هیچ پوشیده ندارد از هر که رنجد منت دارم و به قدر امکان بکوشم... اگر فرزند عزیز بهاء الدین در آزار شما کوشد حقاً و ثم حقاً که دل از او بر کنم و سلام او را جواب نگویم و به جنازه من نیاید... همچنین غیر او هر که باشد اقا خواهیم که هیچ غم نخوری و غمگین نباشی... هر که در حق شما نقصان گوید، دریا به دهان سگ نیالاید و تنگ شکر به زحمت مگس بی قیمت نشود... الله الله ازین پدر هیچ پنهان مدارید و احوال را یک به یک به من بگویند تا به قدر امکان به یاری خدا معاونت کنم...<sup>۱</sup>».

نامه دوم به سلطان ولد: وصیت می کنم جهت شاهده ما روشنائی دل و دیده ما و همه عالم که امروز در حباله و حواله آن فرزند است... توقع است... نه سهو نه قصد حرکتی نکند و وظیفه مراقبتی را نگرداند که در خاطر ایشان یک ذره تشویش بیوفائی و ملامت درآید خود ایشان هیچ نگویند از پاکی گوهر خود و عنصر شاهزادگی و صبر و مروت... از بهر سپید رویی ابدی این پدر، و از آن خود، که همه قبیله ایشان را عزیز دارد و هر روز و هر شب را چون روز اول و شب گرودک (حجله) داند در صید کردن بدام دل و جان و نیندازد که صید شده است و محتاج صید نیست...

برخاستن از جان و جهان مشکل نیست      مشکل زسر کوی تو برخاستنست  
من خود دانم کز تو خطائی ناید      لیکن دل عاشقان بدانندیش بود  
و این وصیت را مکتوم دارد و محفوظ و با هیچکس نگوید و الله اعلم  
بالصواب...<sup>۲</sup>».

مهر و رقت وصف انسانی بود      خشم و شهوت وصف حیوانی بود  
(مثنوی)

مورخین عصر تیموری بیش از دیگر مورخان به شرح و بسط عروسیهای دوران خود پرداخته اند در مورد جشن خواستاری بیکیسی سلطان برای امیرزاده اسکندر مؤلف روضة الصفا می نویسد:

۱. مکتوبات مولانا جلال الدین رومی، به اهتمام یوسف جمشیدی پور و غلامحسین امین، بنگاه مطبوعاتی پایتخت، ص ۱۲۷.

۲. همان کتاب، ص ۲۷۰.

پس از آنکه در مرگزاری فرح افزا، به اندازه کافی خیمه و خرگاه و سایبان برافراشتند و بساط عیش و نوش برقرار شد. شاهزادگان کامکار و سلاطین نامدار و بزرگان عالی مقدار از اکابر و اشراف که از اطراف و اکناف به درگاه اقبال مطاف آمده بودند هر کس به حسب رتبت و منزلت خویش در ساوربها نشست و چاوشان بهرام هیبت و یساولان ضرغام صولت بر باد پایان کوه پیکر با زین زر، گرزها در دست تغماقها، در شست گرفته... حضرات عالیات و خواتین ابتهت سمات که هریک بلقیس عهد و قیدافه عصر بودند به فتاقهای مرصع بر سر و زر و زیورهای ملمع در بر، پشت تمکن به مسند کامرانی باز داده و دختران ماه روی و پری پیکران مشکین موی در مقام خدمت سروآسا ایستاده و دست ادب بر هم نهاده.

نازک بدنان سرو قامت در شوخی و دلبری قیامت  
از چشمه فتنه آب خورده با بابلیان شراب خورده  
... رامشگران خوش الحال اوتار عشرت... نواخته، و نغمه سرایان شیرین زبان از جمله ایشان خواجه عبدالقادر ماهر که از نوادر زمان و یگانه دوران است به آهنگ عود و چنگ زمزمه عاشقانه این ترانه در عالم انداخته...» (روضه الصفا).

تیمور در ربیع الاول سنهٔ سبع و ثمانماه برای ترتیب جشن عروسی شاهزادگان تمام رجال را برای رأی زنی فرامی خواند. در روضه الصفا خصوصیات این جشن چنین توصیف شده است:

«... برای نزول همایون چهار پرده سرا. پیرامون صحرا و هامون کشیدند و سر خرگاه به اوج قمر برافروختند و دوازده پایه گیتی آرای که ظاهرش از سقرلاط هفت رنگ و اندرونش از مخملهای فرنگ بود به طنابهای ابریشمین و ستونهای منقش و قبههای زرین، جمعی از پری پیکران، فراش، به یک هفته بر پای کردند و آن دوازده پایه چنان وسیع بود که همای آسا بر سر بیست هزار کس از روی تخمین و قیاس سایه می انداخت و از برای خوانین و شاهزادگان و امرا و نوبنیان خیمه و خرگاه و سایبان و بارگاه برافراشتند و در آن مکان از آنجا و اقطار چندان خلائق جمع آمدند که از کثرت ایشان دیده خیره ماند...»  
پس از آنکه هدایا و پیشکشها رد و بدل شد در ساعتی میمون، سادات و قضات و علما و ارباب درس و فتوی به محضر همایون حاضر می شوند و میرزا الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و میرزا میرانشاه... به آیین شرع مطهر عقد بسته... و شیخ شمس الدین جزری بعد

از رعایت شرایط عقد به قرائت خطبه نکاح اشتغال فرمود و کلمه ایجاب و قبول به قاضی  
تحت سمرقندی مولانا صلاح الدین متعلق بود و نیاز بشمار و گوهر بسیار نثار کردند.

زبس گوهر و زر که افشانده شده زبرچسپدش دستها مانده شد  
حضرت صاحبقران به مسند جهانبانی برآمد و ماهر و یان زهره جبین با طراوت گل  
و لطافت نسرين آن بزم بهشت آیین را به فر حضور خویش مزین دادند و امراء بزرگ و  
سادات و اکابر و قورچیان در سایه دوازده پایه آرا گرفتند و سایر خلایق از امراء هزاره و  
اشراف مقدار یک تیر پرتاب از دوازده پایه دورتر مجلس جلوس اختیار نمودند، یساولان  
بهرام صولت با خلعتهای طلا و زبرزینهای مرصع سوار شده وظایف خدمت به تقدیم  
رسانیدند و فیلان کوه پیکر را به انواع تکلیفات، تختها بر پشت بسته به جای خود بازداشتند  
و کثرت مأكولات و مشروبات به مرتبه ای رسید که رسم جوع و عطش از میان برخاست و  
چند شبانه روز شاه و گدا، صغیر و کبیر به نای و نوش بسر بردند در آخر جشن و سور،  
ایلچیان مصر و شام و دیار افرنج و بلاد هندوستان و دشت قبچاق و سایر اکابر و حکام  
اطراف و مجموع امرا و سران سپاه را به خلعتهای فاخر و انعامات وافر مسرور گردانید و  
چون ایام عشرت منتهی شد حضرت صاحبقران سایه التفات بر امور ملک و ملت  
انداخت..»

در ظفرنامه شرف علی یزدی، شرح تصمیم تیمورلنگ را به نامزدی دختر یوسف  
صوفی برای امیرزاده جهانگیر به تفصیل بیان می کند و می نویسد که: پس از ورود  
نمایندگان تیمور به خوارزم یوسف صوفی مقدم آنان را گرامی می دارد و آنها هدایا و  
تحفی که همراه آورده بودند به وی تسلیم می کنند.

زدینار و یاقوت و مشک و عبیر  
زر و زیور و گوهر شاهوار  
بسی جامهای گرانمایه نیز  
یوسف صوفی نیز به نوبه خود جشنی خسروانه ترتیب می دهد و «خانزاد، را به  
نحوی شایسته و با تجمل و تحفی فراوان به درگاه تیموری روان می کند.

چه از تاج پرمایه و تخت و زر  
بسی دُرَج و صندوق با قفل زر  
ز پوشیدنی و ز گسترده  
چه از یاره و طوق و زرین کمر  
پراز دُر و یاقوت و لعل و گهر  
زهر چیز کان بود آوردنی